

جغرافیا و توسعه شماره ۳۹ تابستان ۱۳۹۴

وصول مقاله : ۱۳۹۲/۰۱/۱۹

تأیید نهایی : ۱۳۹۳/۰۲/۳۱

صفحات : ۱۲۶-۱۰۷

جغرافیا، بر ساخت‌گرایی و تبیین بر ساخت‌گرایانه ژئوپلیتیک (معرفی رویکرد ژئوپلیتیک بر ساخت‌گرا)

دکتر افشین متقی^۱، مصطفی رشیدی^۲

چکیده

ژئوپلیتیک به عنوان دانشی که ضلع سیاسی علم جغرافیا را تشکیل می‌دهد، در طول دوره‌های مختلف از مناظر و دیدگاه‌های مختلف بدان نگریده شده است. از ژئوپلیتیک سنتی و نظریه‌های فردریک راتزل، هوفر و مکیندر، ماهان، اسپایکمن گرفته تا نظریه‌های کوهن و لاکوست و نهایتاً ژئوپلیتیک انتقادی و پست مدرن، هر کدام بر اساس اهداف و نحوه‌ی جهان‌بینی و تصورات خود، تأویلی خاص ارائه داده‌اند. اما آنچه باید مد نظر هر ژئوپلیتیسین قرار گیرد این است که، به دنبال قلمروهای جدید در ژئوپلیتیک باشند و رهیافت‌های جدید فلسفی را مورد توجه قرار دهند و برای تعالی دانش ژئوپلیتیک، این رشته را بر اساس رویکردهای نوین فلسفی تبیین کنند و این نظریات را با ماهیت و هویتی ژئوپلیتیکی برای تحلیل‌های بنیادی و کاربردی خود مورد استفاده قرار دهند. ژئوپلیتیک امروزه نیازمند گسترش حوزه‌ی نظری و فلسفی خود است. در این راستا نگارندگان در این مقاله سعی دارند که ابتدا با بررسی هارمونی و همسازی که بین جغرافیا و نظریه بر ساخت‌گرایی وجود دارد و سپس تبیین بر ساخت‌گرایانه ژئوپلیتیک، به معرفی رویکردی نو در ژئوپلیتیک تحت عنوان ژئوپلیتیک بر ساخت‌گرا بپردازند. سؤال‌های مطرح در این پژوهش به این شرح است که: چه هارمونی و همسازی بین جغرافیا و رویکرد بر ساخت‌گرایی وجود دارد؟ مفاهیم پایه در تبیین بر ساخت‌گرایانه از دانش ژئوپلیتیک کدامند؟ در ادامه باید اشاره کرد که این مقاله به شیوه‌ای تحلیلی-توصیفی نگاشته شده است.

کلیدواژه‌ها: جغرافیا، بر ساخت‌گرایی، ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک بر ساخت‌گرا^۱، ساختار ژئوپلیتیکی^۲.

مقدمه

یکی از افق‌های جدید در دانش ژئوپلیتیک حرکت به سمت نظریه‌ها و پارادایم‌های علمی و فلسفی است که همزمان در سایر علوم انسانی و اجتماعی در حال جریان است. دانش ژئوپلیتیک پیش از این با نگاهی واقع‌گرایانه به جهان اطراف و ارائه‌ی مدل‌های کلان جهانی سعی داشت تا نسخه‌های سیاسی بزرگی را برای دولتمردان قدرت‌های بزرگ تهیه و ارائه نماید. اما با گذشت زمان و مخصوصاً پس از جنگ سرد و سقوط شوروی کم‌کم رویکردهای انتقادی توسط دانشمندانی وارد این رشته شد. یکی از این افراد ایولاکوست بود که نگاهی انتقادی به متون و نظریه‌های ژئوپلیتیکی داشت. پس از آن افراد دیگری وارد عرصه شدند و با رویکردهای نو مارکسیستی و در ادامه پست مدرنیستی مباحث ژئوپلیتیکی را مورد تحلیل قرار دادند. مطلب قابل توجه در این زمینه این است که نظریات قدیمی و کلاسیک ژئوپلیتیکی به صورت واقع‌گرایی فلسفی^۱ (استقلال واقعیت از ذهن) و واقع‌گرایی سیاسی^۲ (محوریت دولت و منافع ملی و امنیت و مسأله‌ی جنگ)، عمل می‌کردند ولی نظریات جدید با تأکید بر ایده‌ی آلیزم فلسفی^۳ (ذهن‌گرایی و وابستگی واقعیت به ذهن) و ایده‌ی آلیزم سیاسی^۴ (برتری نهادها و گفتمان‌ها و هویت‌های غیردولتی)، موج جدیدی از اعتقادات علمی را سبب شدند. حال با نگاهی گذرا به این جبهه‌بندی می‌توان دریافت که هر کدام از این دو گروه با تأکید بر جنبه‌ای از خصیصه‌های فلسفی و سیاسی پدیده‌های ژئوپلیتیکی صاحب تحلیلی متفاوت هستند. اما آنچه در این مقاله مد نظر است، این است که با نگاهی به ماهیت جغرافیایی ژئوپلیتیک و با رویکردی اعتدالی به زمینه‌یابی فلسفی و سیاسی

مناسب برای تحلیل‌های ژئوپلیتیکی دست یابیم. از اینرو در این پژوهش رویکرد بر ساخت‌گرایی مورد بحث قرار گرفته است تا امتیازهای این نظریه و نیز زمینه‌های مشترک آن با جغرافیا و ژئوپلیتیک مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان بخشی از مسائل بین دو گروه نظریه‌های کلاسیک و مدرن در جغرافیا را مرتفع نماییم. سؤال‌های مطرح در این پژوهش به این شرح است که: چه هارمونی و همسازی بین جغرافیا و رویکرد بر ساخت‌گرایی وجود دارد؟ مفاهیم پایه در تبیین بر ساخت‌گرایانه از دانش ژئوپلیتیک کدامند؟

مبانی نظری

فلسفه با شناخت ما از جهان و با ماهیت جهان سر و کار دارد، فلسفه نظام جهان را کامل و تمام می‌کند فلسفه در منتهی‌الیه علوم نظری قرار دارد، علوم عبارتست از طیفی که از یک‌سوی آن تاریخ و مهندسی و در سوی دیگر به فلسفه و ریاضیات محض می‌رسد و در سوی دیگر به فلسفه و ریاضیات محض می‌رسد (Pinnich, 2000: 110). فیزیکدان درباره‌ی رابطه‌ی بین انواعی از رویدادها بحث می‌کند، زیست‌شناس درباره‌ی رابطه‌ی علمی بین نوع دیگری از رویدادها سخن می‌گوید ولی فیلسوف عموماً درباره‌ی رابطه‌ی علمی سؤال می‌کند (Magee, 1978: 109). پرسشی مشابه در مورد فیزیک یا زیست‌شناسی و تاریخ پاسخی صریح و فوری به همراه دارد، زیرا که موضوع علوم یاد شده با گذشت زمان قرن‌ها بی‌تغییر مانده است و تفاوت فاحشی میان نظرات کارشناسان و متخصصان با علاقمند وجود ندارد، اما پرسشی مشابه درباره‌ی ماهیت جغرافیا را علم شناخت زمین، عده‌ای دیگر رابطه انسان بر روی محیط و عده‌ای تأثیر محیط بر انسان، گروهی دیگر از جغرافیا به‌عنوان علم سازماندهی فضا یاد می‌کنند. تا به جغرافیای معاصر که صحبت از جغرافیای ترکیبی است، می‌رسد (شلینگ، ۱۳۸۵: ۷). هنگام پرسش از ماهیت جغرافیایی، در تحقیقات

- 1-Philosophical Realism
- 2-Political Realism
- 3-Philosophical Idealism
- 4-Political Idealism

دیدگاه‌های فکری بقراط، ارسطو، استرابو، مونتسکیو در تحلیل رابطه انسان و محیط جبرگرایانه بود.

جبرگرایی دوره‌ی مدرن

"الکساندر فن همبولت" جغرافیدان گرانقدر آلمانی، آغازگر دوره مدرن، که به همراه "کارل ریتز"، بنیان‌گذاران جغرافیای مدرن معرفی شدند. با مشارکت این دو جغرافیدان، محیط‌گرایی در توجیه رابطه‌ی انسان و محیط در ابعاد دانشگاهی مطرح گردید. در ادامه، "چارلز داروین"^۵ بریتانیایی در سال ۱۸۵۹ نظریه‌ی تکامل را تاحدی تنظیم کرد و مفاهیمی چون انتخاب طبیعی، بقای اصلح و خصوصیات موروثی و جبرگرایی محیطی را ارائه نمود.

در مجموع نظریه‌ی داروین جبرگرایانه بوده و پایه‌ای را برای جبرگرایی محیطی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم مطرح کرده‌است (Stoddart, 1966: 683- 685). در قرن نوزدهم میلادی تاریخدان بریتانیایی "ارنست باکل"^۶ اعلام نمود که محیط طبیعی دارای تأثیر بسیار بزرگی در شکل دادن به تاریخ بشری است، ضمناً او به تأثیرگذاری اقلیم، غذا و خاک و جنبه کلی طبیعت بر روی نژاد انسانی معتقد بوده است. فردیک راتزل جغرافیدان معروف آلمانی اولین جغرافیدانی است که در سال ۱۸۸۲ اولین رویکرد علمی در جغرافیا را مطرح نموده است. راتزل به دنبال بسط روش‌های جدید علوم طبیعی در درون جغرافیای انسانی بود. راتزل بر میزانی که بشر تحت قوانین طبیعت به سر می‌برد تأکید می‌ورزید. به اعتقاد وی اشکال فرهنگی در قالب شرایط طبیعی اتخاذ و تعیین می‌شوند (Ratzel, 1906: 380). در واقع راتزل انسان را به عنوان نتیجه‌ای از انتخاب طبیعی^۷ یا تنازع بقا^۸ که یک قضاوت زیست‌شناختی و در خارج از قلمرو جغرافیاست

جغرافیایی، آشنایی و درک بنای تاریخی سایر نظریات و مکاتب جغرافیایی الزامی است (Hartshorne, 1939: 199). برای ورود به کلیدواژه‌ها و دال‌های اصلی بحث و پرداختن به یک موضوع جغرافیایی - فلسفی ابتدا گذری مختصر بر مکاتب جغرافیایی لازم است، سابقه‌ی تاریخی و تکامل سیر اندیشه در جغرافیا از چهار صد سال قبل از میلاد تا قرن نوزدهم میلادی (دوره‌ی کلاسیک)^۱ از اوایل قرن نوزدهم میلادی تا آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی (دوره‌ی مدرن)^۲ و سرانجام آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی تاکنون (دوره‌ی معاصر)^۳ است (بهبهروز، ۱۳۷۸: ۱).

جبرگرایی محیطی^۴

سابقه‌ی مفهوم جبرگرایی محیطی را می‌توان در آثار برجسته صاحب‌نظران و جغرافیدانان دوره کلاسیک نظیر بقراط، ارسطو، مونتسکیو، استرابون و جغرافیدانان آغاز دوره مدرن مانند همبولت و ریتز جستجو نمود. مشارکت‌های علمی جغرافیایی مربوط به جبرگرایی مدرن از اوایل قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم است که مربوط به جغرافیدانانی مانند داروین، همبولت، ریتز، راتزل، سمپل، موریس دوپس، هانتینگتون، بارز و تیلور می‌باشد (Peet, 1985: 309-310).

از جبرگرایان کلاسیک، بقراط در قرن پنجم قبل از میلاد موضوعاتی چون آب و هوا، مکان و دیگر شرایط طبیعی را که چگونه بر روی سلامت زندگی انسان تأثیر می‌گذارد مورد بررسی قرار داد.

ارسطو از دیگر متقدمان جبرگرایی محیطی تأثیر محیط طبیعی و شرایط جغرافیایی را بر روی خصوصیات و عادات انسانی و زندگی مردمان قاره‌های مختلف بررسی کرد (Kristof, 1960: 17). بطور کلی

5.Charles Darwin
6.Ernest Buckley
7-Natural selection
8-Struggle for survival

1.Classical Period
2.Modern Period
3.Contemporary Period
4.Environmental determinism

به عنوان آخرین طرفداران از دیدگاه انسان- محیطی- جبرگرایانه است.

امکان‌گرایی^۲

این مکتب که در نیمه اول قرن بیستم پررنگ می‌شود، اعتقاد دارد انسان جزئی از طبیعت است، اما با مهارت عقل و دانش و تکنولوژی خود می‌تواند بر طبیعت غالب شود، بر سرما، باد و غیره. امکان‌گرایان بیشتر از فرانسه بودند. کسانی مانند پل ویدال دولابلاش، ژان برون، کسانی مانند هارلن باروز و کارل ساور هم در آمریکا از معتقدان بزرگ امکان‌گرایی هستند. امکان‌گرایی به انسان آزاد معتقد است نه مقید. محیط شریک انسان نیست بلکه برده‌ی اوست (Dohrs and Sommers, 1967: 132-134). محیط طبیعی تنها امکاناتی را در اختیار انسان می‌گذارد تا انسان برابر با نیازهای فرهنگی و زندگی خود از این امکانات گزینش و بهره‌برداری کند امکان‌گرایی شکلی از فلسفه نوکانتی است.

دیدگاه کروئولوژی^۳

کروئولوژی به معنای ناحیه‌شناسی یا مطالعه‌ی ناحیه است. استفاده از این واژه قدمت تاریخی دارد. ما ریشتهوفن آلمانی در قرن ۱۹ برای بررسی روابط علمی میان پدیده‌های گوناگون در نواحی خاص این اصلاح را به کار برد (James, 1977: 607). آلفرد هنتر^۴ آلمانی نیز از معتقدان کروئولوژی بود. سرانجام پس از پرستن جیمز، این ریچارد هارتشون بود که در میانه‌ی قرن بیستم با کتاب ماهیت جغرافیا^۵ خود در سال ۱۹۳۹ مکتب افتراق مکانی را طرح و ناحیه‌گرایی را تفکر غالب آن دوره می‌نماید. تأکید ناحیه‌شناسی بر روی تفاوت‌های مکانی روی کره‌ی زمین است. همچنین

می‌داند. وی انسان را به صورت معمول فرض می‌کند که عوامل طبیعی بر روی فعالیت‌های او مانند تمدن در سطح فرهنگ تأثیر می‌گذارند (Lefebure, 1991: 32). در این راستا تأثیر کار راتزل را می‌توان بر روی آثار سمپل در امریکا حائز اهمیت دانست.

مکاتب تعیین‌گرا و جبر محیطی

انسان محصول سطح زمین خویش است. این بدان معنی نیست که او صرفاً فرزند زمین است. در واقع زمین برای او مادر بوده، غذا داده، به او وظیفه و کار محول نمود، افکار و انگاره‌های او را هدفمند کرده برای قوی نمودن او با مشکلات و مسائل مواجه گردانیده است. در کنار ایجاد مشکلات، برای او راه‌حل فراهم نموده است. محیط در ذهن و پوست و استخوان و روح انسان رسوخ کرده است. هنگام کوهنوردی به او پاهای قوی برای بالا رفتن از شیب‌های سخت، عضلات نرم را برای قدم‌زنی در کنار ساحل، شکم و بازوانی قوی برای پارو زدن داده است رابطه‌ی انسان و محیط بطور نامتناهی بسیار پیچیده‌تر از سازماندهی گیاهان و حیوانات است. بررسی‌های بسیار زیادی در علوم مختلف انسان‌شناسی قوم‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی به تفکیک و بررسی خرد و جزء به جزء درباره‌ی نژاد، فرهنگ، توسعه و کشور وجود دارد. با وجود این در یک نگاه همه‌ی این علوم در طول تاریخ خود، به بررسی و توضیح علت رویدادها پرداخته‌اند و تاکنون نتوانسته‌اند راه‌حل رضایت‌بخشی از مسائل را به دست دهند. زیرا عوامل جغرافیایی بطور کامل و جامع در تحلیل‌های آن‌ها به کار گرفته نمی‌شود. انسان در غلبه بر طبیعت بسیار پر صدا و شلوغ است و طبیعت در تأثیرات پایدار بر انسان کاملاً ساکت است (Semple, 1909: 423-428). نام جغرافیدانان معروف دیگری چون هارلن باروز^۱ امریکایی و گریفیت تیلور بریتانیایی

2-Possibility realism
3-Chronological Approach
4-Alfred Htnr
5-The nature of geography

1-Harlan Burrows

و از آن جایی که در این مکتب جغرافیدانان دارای نگاه نظام‌مند به پدیده‌ها بوده و انسان و عوامل انسانی و محیطی را به صورت یک نظام و کل قانونمند در نظر می‌گیرند، در رویکرد فضایی شفر به خود فضا و ماهیت پدیده‌ها توجه نشده است. بلکه به روابط مابین مکان‌ها و یافتن قانون‌مندی بین پدیده‌ها پرداخته شده است و به ماهیت فضا و تفاوت‌های فضایی در قانون‌مندی و در راستای نظریه‌پردازی توجهی نشده است. این مکتب بیشتر بر مسائل روش‌شناسی پوزیتیویستی و کمی تأکید دارد (Sack, 1974: 444-448).

جغرافیای رادیکال^۲

شاید مشخص کردن محدوده‌ی زمانی برای دیدگاه رادیکال اندکی مشکل باشد زیرا مارکسیزم، آنارشیزم و دیدگاه‌های جدیدتری مانند فمینیسم و دیدگاه‌های ضد استعماری نیز جز این پارادایم قرار می‌گیرند اما طرح این مکتب از دهه‌ی ۷۰ با غالب شدن رویکرد انسان محوری در مباحث جغرافیایی است.

جغرافی‌دانان بنیاد ستیز و رادیکال در واکنش در مقابل فقر، نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های نژادی و جنسی و طبقاتی، قومی و مذهبی درصدد برانداختن روابط سنتی قدرت و شکستن همه‌ی ساختارهای نئی که عامل چنین نابرابری‌ها و محدودیت‌هایی شده‌اند هستند (Morrill, 1984: 2-6). جغرافیای رادیکال تنها در پی توصیف و تحلیل و تبیین روابط انسان و فضا نیست، بلکه طرح مقوله‌هایی مانند دموکراسی فراگیر، گفتمان تحلیلی، عدالت فضایی، استعمار زدایی، تکثرگرایی، شالوده‌شکنی و غیره در پی تغییر فضا و دگرگون کردن مناسبات انسان-فضا و انسان-انسان و درنهایت ساماندهی فضای جغرافیایی و اصلاح مناسبات اجتماعی است (Dingsdale, 1999: 145-148).

تغییر هر مکان از لحاظ تلفیق و ترکیب کلی پدیده‌ها در آن روش مورد استفاده در کروئولوژی تک‌نگاری یا بررسی موردی است. جغرافیا بررسی مکان و نواحی منحصر به فرد را به عهده دارد. جغرافیا در مورد پدیده‌ی خاصی که به عنوان موضوع و محور در انحصارش باشد ادعایی ندارد بلکه به جای آن به بررسی پدیده‌ها می‌پردازد که در حد مهمی در قلمرو ناحیه ترکیب شده‌اند (Hartshorne, 1939: 279). در زمینه‌ی جغرافیای ناحیه‌ای در دوران معاصر، پیترو هاگت یکی از خصوصیات جغرافیا را مطالعات جغرافیای ناحیه‌ای می‌داند که تلفیقی از بررسی‌های فضایی و بوم‌شناختی است (Hagget, 1990: 10).

دیدگاه سازمان فضایی^۱

در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نظریه‌ی سازمان فضایی یا آرایش فضایی پدیده‌ها یا جغرافیا به مثابه‌ی علم فضایی حاصل کار فردکورت شفر آلمانی در آمریکا بود. این دیدگاه هم در مبحث هستی‌شناختی، رابطه‌ی پدیده‌های انسان و محیط و ناحیه را در سه مکتب قبلی کنار نهاد و محوریت آن در هستی‌شناختی فرد به روابط فضایی، قانون‌مندی فضایی و آرایش فضایی پدیده‌های جغرافیایی داد. در این مکتب جغرافیا دنبال کردن بررسی موردی که توسط هارتشورن مطرح شده بود را باطل اعلام نمود. در این مکتب جغرافیا باید در پی کشف قوانین، مدل‌ها و الگوها باشد. شایان ذکر است از منظر این مکتب بیان کردن اصول به شکل قوانین در جغرافیا غیرممکن باشد، بی‌فایده است و هر گونه پیش‌بینی در جغرافیا ارزش زیادی ندارد. برای کانت جغرافیا توصیف است، باری از نظر هارتشون جغرافیا علم ساده است یا اگر این معنای علم را بپذیریم توصیف ساده است (Schaefer, 1953: 239-242). با مکتب سازمان فضایی، جغرافیا از حالت توصیفی خارج گشت

روش تحقیق

مقاله‌ی حاضر از نوع تحقیقات بنیادی است و به شیوه‌ای کیفی انجام شده است. روش تحقیق در این پژوهش تحلیلی-توصیفی است و داده‌های مورد نظر به شیوه‌ی کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است.

یافته‌های تحقیق

-برساخت گرایی و مفاهیم بنیادی و فلسفی آن

برساخت گرایی بیشتر یک رهیافت است که خود از ترکیب سایر رویکردها تشکیل می‌شود و در تلاش است تا به نحوی نارسایی‌ها و کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی گزاره‌های خود آن‌ها، برطرف کند و تصویر واقعی‌تر از الگوهای رفتاری سیاست بین‌الملل به دست دهد (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۴). بر ساخت‌گرایی که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰م. وارد مباحث روابط بین‌الملل شد، ریشه در مسأله‌ی جامعه‌شناسی دارد که در دهه ۱۹۷۰م. از سوی پیتر برگر و توماس لاکمن مطرح گشت. تولد این نظریه تا حدودی ناشی از شرایط بحرانی در نظریه‌های روابط بین‌الملل در پایان جنگ سرد از یکسو و منازعه‌ی "عقل‌گرایی" و "رادیکالیسم" در حوزه‌ی نظری از سوی دیگر بوده است. در واقع، برساخت‌گرایی نظریه‌ی مرکبی است که در مورد "برساختگی و واقعیت اجتماعی" نظر دارد (عابدی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴۹). برساخت‌گرایی عنوانی است که به رشته‌ی گسترده‌ای از رویکردها در روابط بین‌المللی، از رویکرد واقع‌گرایانه علمی^۱ ونت تا برساخت‌گرایی پساساختارگرا داده می‌شود (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۱۰۹). هر چند که اصطلاح برساخت‌گرایی در مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ابتدا در دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط نیکلاس اونف به کار برده شد، اما بیشتر با آثار الکساندر ونت شناخته شده است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۵).

بر ساخت‌گرایی به عنوان فرانظریه‌ای در تحلیل رفتارهای بازیگران بین‌المللی عمل می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۳). برساخت‌گرایی رویکردی است که ریشه در علوم اجتماعی دارد و نگاهی بر ساخت‌گرایانه به جهان اجتماعی دارد. بدین معنی که تمامی دانش و پدیده‌های انسانی را اموری برساخته می‌داند که این برساختگی نیز به گونه‌ای اجتماعی و در جریان کنش متقابل بین‌ذهنی است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۴).

هستی‌شناسی^۲ در برساخت‌گرایی

مباحث هستی‌شناسی بوضوح کانون اصلی توجه بر برساخت‌گرایی را تشکیل می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۴). بسیاری بر آنند که مهم‌ترین مسامحه‌ی برساخت‌گرایی در روابط بین‌الملل در بُعد هستی‌شناختی است و سازه‌انگاران اساساً کانون بحث در حوزه‌ی روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند. توجه سازه‌انگاران از یک طرف به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌هاست. تأکید آنها بر "نقش تکوینی"^۳ عوامل فکری^۴ است که آنها را در برابر "مادی‌گرایی"^۵ حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آنها را از پساساختارگرایان متمایز می‌سازد (عباسی/شلقی و فرخی، ۱۳۸۸: ۷۳).

برساخت‌گرایان از منظر هستی‌شناختی، جهان و موجودات آن را "در حال شدن"^۶ می‌بینند تا "بودن"^۷، به عبارت دیگر، آنها از "آرمان‌گرایی"^۸ در مقابل "مادی‌گرایی"^۹ و از: ذهنیت‌گرایی^{۱۰} در برابر "عینیت-عینیت-گرایی"^{۱۱} دفاع می‌کنند. برای مثال، از نظر راگی، برساخت‌گرایی سیاست بین‌الملل را بر اساس

2-Ontology
3-Constitution
4-Becoming
5-Being
6-Idealism
7-Materialism
8-Subjectivism
9-Objectivism

1-Scientific Realism

ساختارمند فراهم می‌آید (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴). این ادراکات در حال تغییر در هر برهه‌ی زمانی و در فضای جغرافیایی، فرم‌هایی از تصورات و انگاره‌ها را به دست می‌دهند که بر سازنده‌ی هویت افراد و گروه‌ها است. بدین‌وسیله موجود خودآگاه به تاریخ، حافظه مشترک جمعی، جایگاه سرزمینی، فرهنگ و غیره اشاره می‌کند و خود را از دیگرانی که صاحب این خصلت‌ها نیستند متمایز می‌کند. این هویت خود در ادامه بر سازنده‌ی کنش‌ها و منافع‌اند (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹). هویت‌ها همانطور که الکساندر ونت^۱ می‌گوید شالوده منافع هستند (Wendt, 1992: 398). به عبارت دیگر کنش‌گران دارای هویت، بر اساس مجموعه تصوراتی که از خود و دیگری و فضای کنش‌گری دارند دست به کنش می‌زنند و در جهت کسب منافی هستند که ریشه در همین انگاره‌ها و هویت‌ها دارند. این هویت‌ها خود زاده‌ی نظام نهادینه شده‌ی ساختارهای اندیشه‌ای هستند که در کنار ساختارهای مادی اهمیت دارند و این از آن روست که نظام‌های معنایی تعیین‌کننده‌ی چگونگی تفسیر کنش‌گران از محیط خودشان هستند (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹). اهمیت این نظام‌های معنایی به حدی است که یک کنش‌گر حتی قادر به عمل به صورت هویت خودش نخواهد بود مگر زمانی که به قول کارل دویچ^۲ جامعه‌ی معنایی مربوطه، مشروعیت آن کنش توسط آن کنش‌گر را در آن بافت اجتماعی به رسمیت شناخته باشد. قدرت عمل، قدرت تولید معنایی بینادذهنی در دل یک ساختار اجتماعی است. رویه‌های اجتماعی به همان میزان که روا می‌دارند، منضبط می‌سازند و انتظام می‌بخشند و قدرت بازتولید کل همبدها^۳ (تقارن پدیده‌هایی که همزمان هست می‌یابند) از جمله همبود بین‌المللی و نیز بسیاری

یک هستی‌شناسی "رابطه‌ای" درک می‌کند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها، انگاره‌ها و عقاید اهمیت می‌دهد (Ruggie, 1998: 4-5). یا اونف به قواعد به عنوان شاخص‌های اصلی "پارادایم عامل" در جامعه سیاسی توجه دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۷).

همچنین ونت معتقد است که این "رویه‌ها" هستند که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند (عابدی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴۹). وی با تأکید بر مقوله "فرهنگ" می‌گوید که باید قدرت و منافع را از انحصار مادی‌گرایی خارج کنیم و نشان دهیم که چگونه انگاره‌ها و فرهنگ به محتوا و معنای آن‌ها قوام می‌بخشد (ونت، ۱۳۸۴: ۵۴۰). در همین راستا آدلر، با تکیه بر هزینه دولت‌ها، اعتقاد دارد که توجه دولت‌ها به هویت، بیانگر آن است که کشورها نیز مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌های ارزشی خود از جهان هستند. به نظر او، هویت دولت‌ها، محور "تعریف" آنها از "واقعیت" و برساختن مسائلی چون قدرت، منافع ملی، دوست و دشمن، امنیت و غیره است و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آن‌ها صورت می‌گیرد (Adler, 2005: 70-80).

بر این اساس آنها از نظر هستی‌شناسی، واقعیت‌های اجتماعی را اموری ذهنی قلمداد می‌کنند که از مجموع قواعد، احکام، انگاره‌ها و غیره تشکیل شده است که این مفاهیم در طول زمان و در یک فضای جغرافیایی خاص تکوین یافته و متأثر از فرایندهای مختلف بوده اند تا به فرم و ساخت فعلی درآمده‌اند. این تغییر و اثرپذیری امری ایستا نیست بلکه دائماً در حال دگرگونی و بازتولید است (رشیدی‌الف، ۱۳۹۰: ۳۴-۳۲). به همین سبب برساخت‌گرایی جهان اجتماعی را در حال شدن می‌بیند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴). همانگونه که کابالکوا می‌گوید برساخت‌گرایی، جهان و از جمله جهان بین‌المللی را یک "پروژه برساختن بی پایان"، می‌داند که برساختن آن از ادراکات و تلقی‌های

1- Alexander Wendt
2-Carl Deutsch
3-Simultaneity

اساس معانی که چیزها و سایر کنش‌گران برای آن‌ها دارند عمل می‌کنند؛ و ثانیاً، این معانی در ذات جهان نیستند، بلکه در تعامل شکل می‌گیرند. به نظر او، با وجود اینکه توانمندی‌های مادی اهمیت دارند، اما می‌توان به‌شکلی "فرهنگی‌تر" در مورد مفهوم "ساختار" اندیشید و به جای تصویر بدبینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با "تأکید بر بُعد فرهنگی ساختار" به "امکانات جدید برای تغییر" رسید. از این منظر، این ساختارهای شناختی مشترک‌اند که به عنوان بستر منابع مادی عمل می‌کنند و به آنها معنای لازم را برای کنش انسانی می‌دهند.

رویکرد واقع‌گرایانه علمی (ونتی) دولت‌ها را تنها بازیگران سیاست جهانی می‌داند. ویژگی مشترک تمام گونه‌های رویکرد برساخت‌گرایی این است که به باور همه آن‌ها هیچ واقعیت اجتماعی عینی در "آن سوی" وجود ندارد که به دنبال کشف آن باشیم. مفاهیم اجتماعی با تعاملات اجتماعی پدید می‌آیند و این تعاملات، شبکه‌ای از قواعد و نقش‌ها را ایجاد می‌کنند که اقدام مناسب را تعیین می‌کند (جی‌بلامی، ۱۳۸۶: ۴۴).

هویت^۲ و برساخت‌گرایی

هویت کنش‌گران، در کانون نظریه برساخت‌گرایی قرار دارد. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. برخلاف جریان اصلی در روابط بین‌الملل که هویت کنش‌گران را در نظام بین‌الملل "ثابت" می‌پندارد، سازه‌انگاران روی برساخته بودن هویت کنش‌گران و نقش هویت در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها تأکید می‌کنند (دلوری، ۱۳۸۶: ۴-۳). هویت در اثر فرایندهای اجتماعی تشکیل می‌شود. پس از متبلور شدن، باقی می‌ماند، تغییر می‌کند، یا حتی در نتیجه‌ی روابط اجتماعی از نو شکل می‌گیرد (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۲۳۶).

همبودهای هویتی را که در آن یافت می‌شوند، دارند (Ashley, 1987: 409). سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی تأکید دارند. امانوئل آدلر به خوبی این دو وجه را در تعریف خود از برساخت‌گرایی جمع کرده است. او برساخت‌گرایی را دیدگاهی می‌داند که نشان می‌دهد "چگونگی شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است" (Wendt, 2004: 33-36).

الکساندر ونت در موضع‌گیری شبیه به علم‌گرایان بر آن است که :

۱- جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد؛

نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند؛

۲- حتی اگر این جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد.

اما او در عین حال قائل به تفاوت میان "انواع طبیعی" و "انواع اجتماعی" است:

الف- انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند؛

ب- انواع اجتماعی وابستگی بیشتری به اعتقادات کنش‌گران دارند؛

ج- انواع اجتماعی بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند (عباسی/اشلکی و فرخی، ۱۳۸۸: ۷۴).

از نظر ونت، واقع‌گرایی، نوواقع‌گرایی و نولیبرالیسم، مادی‌گرا هستند، به این معنا که "بنیادی‌ترین واقعیت‌ها^۱ در مورد جامعه" را "سرشت و سازماندهی نیروهای مادی" می‌دانند و در برابر معناگرایان قرار می‌گیرند که بنیادی‌ترین واقعیت‌ها را "سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی" می‌دانند که به معنای "توزیع انگاره‌ها و شناخت‌هاست". ونت با تکیه بر آراء تعامل‌گرایان نمادین بر آن است که اولاً، اشخاص بر

عقلانی قوام می‌بخشد و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل‌اند که بر هویت‌ها اثر می‌گذارند یا آنها را شکل می‌دهد. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد که جهان را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام نمایند و واقعیتی سلسله مراتبی بسازند که بر اساس، "خود"، "دگری" و دوست‌ودشمن تعریف شده است (پیریا، ۱۳۸۷: ۶۶-۶۵).

برساخت‌گرایی و مفهوم تعامل^۴

ساختارهای اجتماعی نیز نتیجه‌ی تعامل هستند. به گفته ونت از طریق تعامل متقابل است که ساختارهای نسبتاً پایداری را می‌آفرینیم و مصداق می‌بخشیم و برحسب همان، هویت‌ها و منافع‌مان را تعریف می‌کنیم (Wendt, 1992: 409). تعامل سبب می‌شود هویت‌های جمعی مختلف بازیگران متفاوت در جریان کنش متقابل و واکنش‌ها و پاسخ‌های مجدد دچار دگرگونی، تغییر و بازتولید شوند. کنش‌گر در جریان پیگیری منافع خود رفته‌رفته ناگزیر است در نظام هویتی خود تجدید نظرهایی را قائل شود تا در فضای جدید بهتر بتواند علایق و منافعش را به دست آورد. انسان در چارچوب هستی از پیش موجود، ظاهر می‌شود و در فرایند جامعه‌پذیری، الگوها و شیوه‌های اندیشیدن و زبان آن را درونی می‌کند و در معانی جمعی مشارکت می‌کند و صاحب افق خاصی می‌شود. او در این افق، به تفسیر و فهم واقعیت می‌پردازد و در جریان این کنش فعالانه، آن را برای خود تعریف کرده، معنادار و در نهایت می‌سازد. افراد یک جامعه نیز در چارچوب ذهنیت مشترک جمعی خود، واقعیت اطراف (جهان هستی، دیگر جوامع و غیره) را تعریف و دسته‌بندی می‌کنند و به معنای دیگری می‌سازند و در قالب معناهای ساخته شده به هر جزء با آن به کنش متقابل می‌پردازند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۲). در جریان تعاملات است

هر هویتی تعریف اجتماعی کنش‌گر است و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنش‌گران به شکل دسته‌جمعی درباره‌ی خود و دیگران دارند و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشند (Wendt, 1992: 436-38). بر اساس هویت جمعی که مهمترین نوع هویت در تحلیل روابط کنش‌گران بین‌المللی و بویژه دولت‌ها می‌باشد، چهار دسته از منافع شکل می‌گیرد: الف- امنیت مادی^۱ (سرزمین و ساختار حکمرانی^۲ (Mitzen, 2004: 1)؛ ب- امنیت هستی‌شناختی^۳ که موجد میل به هویت‌های اجتماعی باثبات است (یعنی کنش‌گران تمایل به حفظ هویت خود دارند)؛ ج- شناسایی^۳ به عنوان کنش‌گر از سوی دیگر کنش‌گران به شکلی ورای بقا از طریق استفاده از زور عریان؛ د- توسعه به معنای تأمین خواست‌های انسانی برای زندگی بهتر که دولت‌ها در سطح جمعی مسؤوّل آن شناخته می‌شوند (Wendt, 1994: 385).

کنش‌گران بر اساس نظام معنایی خود به ساختار مادی نگاه می‌کنند و به آن واقعیت می‌بخشند درحالی‌که این ساختار مادی بدون ایده‌های کنش‌گران واقعیتی ندارد و از ارزش ساقط است. بنابراین ساختار مادی نیز در ارتباط تنگاتنگ با ساختار معنایی (یعنی هویت و انگاره‌ها) و ساختار منافع قرار دارد. به نظر آن‌ها، ساخت اجتماعی هویت دولت‌ها، می‌تواند در دو سطح کلی "هنجارها و معانی بین ذهنی داخلی" و "هنجارها و ساختارهای بین‌المللی" در شکل‌گیری، تثبیت و تغییر هویت ایفای نقش کند (امیرمحمدی، ۱۳۸۷: ۱؛ عابدی/ردکانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵۰). هنجارها در سطح بین‌الملل شامل حقوق بین‌المللی، سازمان‌ها و رویه‌های بین‌المللی و در سطح داخلی، شامل فرهنگ سیاسی، افکار عمومی، قانون اساسی و دیدگاه‌های حزبی می‌شوند. هویت‌ها بطور همزمان به گزینش‌های

1-Material Security
2-Ontological Security
3-Recognition

4-Interaction

که در هر بار تنها یک روی سکه را می‌توانیم ببینیم (Giddens, 1999: 9).

تلاش جدید دیگر برای بازنگری در رابطه میان ساختار و کارگزار، مربوط به مارگارت آرچر^۳ است که خود متأثر از روی بسکر^۴ بوده است. های، این نظریه را "واقع‌گرایی انتقادی و رهیافت مورفوزنیک" نامیده است. به نظر آرچر و بسکر، جهان به گونه‌ای ساختار یافته است که بر جدایی نمودها و واقعیت دلالت دارد (Archer, 1995: 17).

برساخت‌گرایی بر این تأکید دارد که چگونه هنجاری یا اندیشه‌ای "معنای هویت تک‌تک کنش‌گران و الگوهای فعالیت مناسب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را که کنش‌گران یاد شده در پیش می‌گیرند تعریف می‌کنند" از دید و نت هویت‌ها حلقه اصلی در قوام‌یابی متقابل کارگزار و ساختار هستند و اونف^۵ چنین نقشی را به قواعد می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۸). به اعتقاد ونت ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی هستند. اما در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند و یا این بستر به عنوان یک میانجی برای آنها عمل می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۸). برای برساخت‌گرایی، ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارها به عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و براساس آنها کنش‌گران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرایند یعنی جدا از رویه‌های کنش‌گران وجود ندارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۰). در کل کنش‌گران با کنش و رفتار خود ساختارها را شکل می‌دهند و ساختار نیز با ایجاد محدودیت‌ها و فرصت‌ها و بسترهای متفاوت، کنش کنش‌گران را کنترل و هدایت می‌کند.

که کنش‌گر به فراگیری معانی و رویه‌مندی‌ها، قواعد و هنجارها و هویت‌یابی اقدام می‌کند و سپس این عامل در ادامه مسبب کنش‌های بعدی او در جریان تعاملات آتی می‌گردد. در مسیر این تعامل است که یکی دیگر از گزاره‌های هستی‌شناسی برساخت‌گرایی، یعنی مسأله ساختار- کارگزار مطرح می‌شود.

- برساخت‌گرایی و مسأله‌ی ساختار- کارگزار^۱
برساخت‌گرایی بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند. از سوی دیگر سازه‌انگاران در بررسی ساختار، بر خلاف واقع‌گرایان، آن را در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کنند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها نیز تأکید دارند و این تعاملات براساس قواعد و هنجارهایی صورت می‌گیرد که جنبه بین‌ذهنی دارند. این جامعه، مانند هر جامعه دیگری، به اشخاص و کنش‌گران قوام می‌بخشد و در عین حال، اعمال اشخاص و کنش‌گران است که به آن شکل می‌دهد. ساختارهای هنجاری و انگاره‌ای حداقل به همان اندازه ساختارهای مادی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها مؤثر هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۳).

این درک دیالکتیکی رابطه ساختار و کارگزاری از سوی تعدادی از متفکران اجتماعی روابط بین‌الملل، با کم و بیش پاره‌ای اختلاف در جزئیات، دنبال شده است. به عنوان مثال گیدنز می‌کوشد تا در قالب نظریه "ساختار-یابی"^۲ نشان‌دهد که رابطه‌ی ساختار- کارگزار، رابطه‌ی "دیالکتیکی" است، و نه "دوگانه" و "دوقطبی". با چنین نگاهی به رابطه‌ی ساختار- کارگزار است که گیدنز در اثر خود می‌خواهد با عرضه "راه سوم"، که به ادعای او فراتر از چپ و راست است، از دو قطبی پنداشتن چه قدیم (سوسیال دموکراسی) و راست جدید (تاچریسم) فراتر رود (Giddens, 1998: 8). تحلیل نهایی او آن است که ساختار و کارگزاری دو روی یک سکه هستند

3-Margaret Archer
4-Bosker
5-Ounf

1-Structure- Actor Problem
2-Construction

– شناخت‌شناسی^۱ در برساخت‌گرایی

از منظر معرفت‌شناسی نیز، برساخت‌گرایی امکان دستیابی به حقیقت عینی، ذاتی و از پیش تعیین شده را باور نمی‌کند. به عبارت دیگر، این نظریه با نفی استقلال امر عینی از ذهنیت، امکان شناخت استعلایی، عام و رها از ارزش را رد می‌کند. در مقابل، معتقد است که جهان در ما برساخته می‌شود و شناخت نیز نه در انفعال ذهنی بلکه در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. این ذهن نیز به نوبه‌ی خود، جهان را می‌سازد و به شناخت دست می‌یابد. بدین ترتیب می‌توان، برساخت‌گرایی را حد وسط میان اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی محسوب کرد. شناخت‌های اجتماعی برساخته، این شیوه‌ی صحبت کردن و اندیشیدن افراد درباره‌ی واقعیت می‌باشند.

برخلاف تصور رایج در نگرش‌های اثبات‌گرا، این طرز صحبت کردن ما نیست که براساس واقعیت شکل می‌گیرد، بلکه این "واقعیت" است که براساس نحوه‌ی سخن‌گویی ترسیم می‌گردد. طرز سخن گفتن از یک‌سو به شناخت افراد از واقعیت شکل می‌دهد و از سوی دیگر گفتمان خاصی را درباره‌ی آن می‌سازد. بنابراین، واقعیت‌ها، امور مستقل ذهنی یا تجربیدی نیست، بلکه مبنای اجتماعی دارد و در جمع پدید می‌آید. بر همین اساس می‌توان از ساخته شدن واقعیت در چارچوب امر اجتماعی که در شناخت بازتاب یافته، سخن گفت. به عبارتی، شناخت‌شناسی واسطه‌ی قالب‌های اجتماعی و واقعیت‌های اجتماعی است. از این‌رو، نمی‌توان، در پراتیک، نقش شناخت‌های اجتماعی را در تغییر و تبدیل واقعیت‌های اجتماعی نادیده انگاشت. ساخته شدن واقعیت یعنی معنادار شدن آن؛ برساخت‌گرایی درباره‌ی شیوه‌های این معنادار شدن و تولید و باز تولید آن در قالب‌های مختلف روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی تحقیق می‌کند.

التفات انسانی به جهان بر همین اساس ساخته می‌شود. البته در برساخت‌گرایی فقط ساخته شدن واقعیت مطرح نیست، بلکه چگونگی فهم واقعیت اجتماعی و بازتولید آن نیز مطرح است. به علاوه باید توجه داشت که واقعیت یکبار و برای همیشه ساخته نمی‌شود، بلکه مدام در حال ساخته شدن است. این روند را نمی‌توان یکباره کشف کرد، زیرا واقعیت ثابت نیست و مداوم در حال تغییر است (معینی‌علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۶-۱۸۵). بالاخره از منظر محتوای نظام بین‌الملل، برساخت‌گرایی بر دو مقوله‌ی "آنارشی و نظم"^۲ و "بازیگری و تغییر"^۳ معطوف شده است. از نظر ونت، آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند. به نظر او، آنارشی معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختارخاص از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۵۶-۴۵۰). ساختارها و گرایش‌های آنارشیک، به نقشی که کشورها در تعریف هویت و منافع خود در قالب مفاهیمی مانند دوست، رقیب و دشمن ایفا می‌کنند، وابسته است. در چارچوب این نگرش، کنش کارگزاران مختلف نیز در قالب نقش‌های "خود" و "دیگری" قابل تحلیل است.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها جغرافیا و ظرفیت‌های آن

آنچه می‌توان در مورد ارتباط، هماهنگی و همسازی رویکرد برساخت‌گرایی با دانش جغرافیا مطرح کرد، خود طرح برخی از مفاهیم بنیادی این علم را ضروری می‌سازد. اگر تعریف گریفیت تیلور، یعنی جغرافیا به عنوان علم روابط متقابل انسان و طبیعت (شکوهی، ۱۳۸۲: ۱۸) را نقطه‌ی شروع خود در نظر بگیریم باید گفت که جغرافیا هم به انسان و نیروهای اجتماعی و مباحثی همچون هویت و فرهنگ و غیره می‌پردازد که در قالب جغرافیای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قابل

طرح است و هم به طبیعت و امکانات و منابع و فرصت‌ها و محدودیت‌های ناشی از آن و نیز ابزارهای بهره‌گیری از آن مانند تکنولوژی و غیره می‌پردازد و همچنین به بررسی این عوامل به صورت پایاپای، هماهنگ و در ارتباط با هم اقدام می‌کند (رشدی الف، ۱۳۹۰: ۳۴).

هستی‌شناختی در علم جغرافیا

همانطور که گفته شد جغرافیا به انسان و گروه‌های انسانی، طبیعت و محیط پیرامون انسان و نیز تعامل این دو با یکدیگر توجه دارد. بر این اساس جغرافیا سه پدیده انسان، محیط و فضای پیرامون انسان و تعامل را مورد تحلیل قرار می‌دهد. توجه صرف به محیط یا انسان سبب یک‌جانبه‌گرایی و نقص در تحلیل‌های ترکیبی و جامع‌جغرافیایی می‌گردد. از این‌رو هر تحقیق جغرافیایی و ژئوپلیتیکی می‌بایستی به عوامل محیطی و انسانی و تعامل میان آن‌ها توجه نماید. این امر زمانی میسر خواهد شد که به اصالت و هویت پدیده‌های مورد مطالعه جغرافیا و ژئوپلیتیک نیز توجه شود. واقعیت این است که انسان لایه‌های مختلفی از ویژگی‌های فیزیکی تا معنایی دارد. بر این اساس ما باید به ماهیت ساختار معنایی و اجتماعی ذهن انسانی و ساختار فیزیکی مادی او توجه کنیم. اگر بر این اساس بنگریم متوجه خواهیم شد که هستی‌شناسی انسان ترکیبی از عینیات و ذهنیات است بنابراین نگاه صرف ذهنی یا عینی به انسان خالی از اشکال نیست. در همین راستا محیط و فضای پیرامون انسان نیز پدیده‌های صرفاً عینی را دارا نیست، بلکه فضای جغرافیایی اطراف انسان‌ها هم در بر گیرنده عوامل مادی و فیزیکی است که ماهیتی عینی دارند و هم دارای نمادها و نشانه‌های معنایی است که به واسطه‌ی آنها دیالکتیک خود را با انسان تنظیم می‌کند. از این رو فضای جغرافیایی محیط بر انسان نیز هستی‌شناختی ترکیبی دارد و

نمی‌توان آن را به صورت تک بعدی نگریست. در ادامه تعامل میان انسان و فضای اطرافش نیز به تبعیت از هستی‌شناختی ترکیبی انسان و فضای جغرافیایی‌اش، دارای هستی‌شناختی عینی-ذهنی است. بنابراین هستی‌شناختی پدیده‌های جغرافیایی عینی-ذهنی است و لزوم گرایش به شناخت‌شناسی ترکیبی و مبتنی بر درک و تفهیم بخش ذهنی و انتزاعی و تبیین بخش عینی را نشان می‌دهد. در اینجا باید یادآور شد که رویکرد برساخت‌گرایی نیز دارای هستی‌شناختی عینی-ذهنی است و هم به عوامل اجتماعی، ذهنی و معنایی توجه دارد و هم به عوامل عینی و مادی. بنابراین جغرافیا و نیز ژئوپلیتیک دارای قرابت و همسازی هستی‌شناسانه هستند و در نتیجه همانند یکدیگر دارای لزوم توجه به شناخت‌شناسی تفهیمی-تبیینی دارند و این مبحث مشخص می‌گرداند که دانش جغرافیا و ژئوپلیتیک به هیچ وجه نمی‌توانند با تأکید صرف بر عینیات یا ذهنیات راه به جایی ببرند و در این مسیر به چارچوب‌های ذهنی و نظری قوی برای حرکت در مسیری میانه، معتدل و ترکیبی هستند. به عنوان مثال پس از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی بسیاری از سیاست‌مداران و پژوهشگران در داخل ایران از سیطره‌ی ایران بر آسیای مرکزی و دستیابی این کشور به منابع و سایر امتیازات آن سخن می‌گفتند. اما رفته‌رفته مشخص گردید که نه تنها ایران به جایگاه خوبی دست نیافت بلکه با چالش‌های جدی نیز مواجه گردید. نگارنده دلیل این تفاوت در نظر و عمل را ناشی از درک غیر درست از ساختار ژئوپلیتیکی ایران و توجه صرف به منابع و پتانسیل‌های زیرساختی ایران و موقعیت ژئوپلیتیکی می‌داند. درحالی که با نگاه به سازه‌های معنایی و انسانی و ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط ایران با کشورهای تازه استقلال یافته، در خواهیم یافت که ایرانی‌ها از تلاش و برنامه‌ریزی گسترده برای ایجاد و تکوین ساختارهای معنایی و

هویت و سازه‌های جغرافیایی^۱ و جایگاه برساخت‌گرایی برساخت‌گرایی

همانطور که در رویکرد برساخت‌گرایی اعتقاد بر این است که هر ساختار معنایی مختص کنش‌گران خاص آن است که شاید برای کنش‌گرانی که خارج از آن ساخت هستند گنگ و نافهم باشد، در دانش جغرافیا نیز این واقعیت را حتی بهتر از هر علم دیگری می‌توان پیگیری کرد. به گونه‌ای که باید گفت هر ساختار معنایی برساخته شده در یک حیطه‌ی مکانی و در قالب فضایی خاص است و ریشه در جغرافیای فرهنگی آن مکان و سرزمین خاص دارد، که این جغرافیای فرهنگی بر توصیف و تجزیه و تحلیل نحوه‌ی تفاوت و یکسانی در زبان، مذهب، اقتصاد، حکومت و دیگر پدیده‌های فرهنگی از مکانی به مکان دیگر تکیه دارد (جردن و راونتری، ۱۳۸۰: ۱۱). همانطور که فوکو با اشاره به فضاوندی زندگی اجتماعی و تأکید بر "فضای بیرونی"^۲ در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: فضایی که در آن زندگی می‌کنیم، ... فضایی ناهمگون است... ما درون خلای زندگی نمی‌کنیم که می‌شود با مجموعه‌ای متنوع از نشانه‌ها و سایه‌روشن‌ها رنگ‌آمیزی شود، بلکه درون مجموعه‌ای از روابط زندگی می‌کنیم که محل‌ها را ترسیم می‌کنند؛ محل‌هایی که قابل فرو کاست به یکدیگر نیستند و مطلقاً نمی‌توان تصویر آن‌ها را روی همدیگر انداخت (سوجا، ۱۳۸۷: ۱۷۶). این بیان فوکو به افتراق مکانی در جغرافیا اشاره دارد که نمی‌توان تصاویر خلق شده و فرم‌های ناشی از فرایندهای خاص در یک مکان را به دیگر مکان‌ها تعمیم داد. تکرار مداوم انواع خاصی از رفتارها، با مکان‌های خاصی در هم می‌آمیزد... و چنین مکان‌هایی تجارب مشترک بین مردم و استمرار زمانی را فراهم آورده و تثبیت می‌کنند (کرتگ، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

زیرساخت‌های فرهنگی در این منطقه غافل بوده‌اند و به تضادهای قومی و ایدئولوژیکی با برخی گروه‌ها و جریان‌ها در منطقه و نیز تضاد معنایی با بازیگران فرامنطقه‌ای در این منطقه توجه خاصی نشده است (رشیدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۰). این امر در کل ناشی از رویکرد یک‌جانبه و عینی‌گرایانه به ژئوپلیتیک و محدود کردن آن به چند مفهوم مانند انرژی، موقعیت ژئوپلیتیکی، فاصله جغرافیایی و غیره است. درحالی‌که ساختار ژئوپلیتیکی بر اساس تبیینی برساخت‌گرایانه به سه بخش ساختار معنایی، ساختار مادی و ساختار منافع تقسیم می‌شود که این سه در تعامل با یکدیگر یک کل منفرد را قوام می‌بخشند. عدم توجه به هر کدام از این سه اصل اساسی در ترسیم یک ساختار ژئوپلیتیکی سبب نادیده گرفتن برخی از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و به حاشیه رفتن برخی از تحلیل‌های ترکیبی و واقع‌انگارانه‌ی ژئوپلیتیکی می‌گردد. در علم جغرافیا و نیز جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به عنوان زیرشاخه‌ای از آن، همانند برساخت‌گرایان می‌توان از دیالکتیکی میان طبیعت و جامعه سخن گفت. باید گفت رابطه‌ی انسان و طبیعت از نظرگاه جغرافیا رابطه‌ای متقابل است، همانطور که افراد و گروه‌ها در مکان‌های مختلف بر اساس ایده‌ها و ساختار معنایی خاص خود دست به تعامل با محیط اطرافشان می‌زنند، عوامل محیطی و مادی نیز در قالب و جایگاه‌هایی از فرصت‌ها، محدودیت‌ها و موقعیت‌های خاص ژئوپلیتیکی یک مکان یا سرزمین گرفته تا نمادها، مکان‌های عمومی و خصوصی و بناهای یاد بود و غیره. در چارچوب جغرافیاهای فرهنگی مختلف و مختص هر مکان در انگاره‌ها، کنش و شکل تعامل کنش‌گران انسانی خود را بازتولید می‌کنند.

محوری دارند که این دو از بارزهای اصلی رویکرد برساخت‌گرایی هستند.

ساختار ژئوپلیتیکی؛ ترکیب عینیت و ذهنیت

در رویکرد برساخت‌گرایی برخلاف رویکردهای یک‌جانبه‌گرا که تنها به عوامل ذهنی یا عینی اشاره و تأکید دارند، این رویکرد بر اساس نگاهی مرکب از امور عینی و ذهنی است. نگارندگان در اینجا براساس این ویژگی رویکرد برساخت‌گرایی و قرابت آن با دانش ژئوپلیتیک در بررسی متقابل امور عینی و ذهنی، به ارائه مدل ساختار ژئوپلیتیکی پرداخته‌اند. ساختار ژئوپلیتیکی در برگیرنده‌ی سه زیر ساختار است که عبارتند از: ساختار معنایی، ساختار منافع و ساختار مادی. ساختار معنایی در برگیرنده‌ی همان انگاره‌ها، تصورات و هویت‌های جمعی و گروهی و گاه فردی کنش‌گران ژئوپلیتیکی اعم از دولت، سازمان‌ها، نهادها و غیره است. ساختار منافع نیز در برگیرنده‌ی چهار نوع منافی است که قبلاً بدان‌ها اشاره شد. ساختار مادی نیز محیط و فضای بازیگری کنش‌گران ژئوپلیتیکی به همراه عواملی مانند موقعیت، دسترسی، منابع، قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره است. این سه نوع زیر ساختار به صورت در هم پیچیده و غیر قابل تفکیک با یکدیگر هستند و یک کل منفرد تحت عنوان ساختار ژئوپلیتیکی را شکل می‌دهند. هر کدام از این زیرساختارها به دیگر زیر ساختارها قوام می‌بخشد و از آنها نیز اثر می‌پذیرد. هویت اساس منافع است و تصورات دولت‌ها و سایر کنش‌گران سیاسی است که منافع آنها را در ارتباط با دیگران شکل می‌دهد و براساس تفسیر آنها از دیگر کنش‌گران با آنها وارد تعامل می‌شود و نحوه‌ی پیگیری منافع خود را تنظیم می‌کند. ساختار منافع نیز به این تصورات و هویت‌ها تکوین می‌بخشد. به عنوان مثال کشوری که در روابط خود دچار ناکارآمدی می‌شود، سعی می‌کند که با

بنابراین کنش‌گران یک عرصه جغرافیای بر پایه این تصورات، انگاره‌ها و تجارب مشترک به هویتی مشترک و مبتنی بر ساختار مکانی- فضایی خاصی قوام می‌بخشد که این هویت و ساختار معنایی به نوبه خود کنش این کارگزاران را کنترل کرده و جهت می‌بخشد. کنش‌گران بر اساس این نظام هویتی خاص به پیگیری منافع چهارگانه دست زده و ساختار مادی را نیز بر اساس این ایده‌ها و منافع ناشی از آن تفسیر می‌کنند. این نوع هویت را هویت جغرافیایی می‌نامیم. هویت جغرافیایی طبق بررسی که از رویکرد برساخت‌گرایی انجام دادیم، منطبق بر هویت برساخت‌گرایانه است.

هویت‌های جغرافیایی نیز در جریان تعامل بین انسان و فضای جغرافیایی خود شکل می‌گیرند و سبب کنش انسان در این فضا می‌گردد. انسان دارای پشتوانه معنایی و پیش زمینه‌هایی است که سبب ساز کنش‌های رفتاری، کلامی و تأملی انسان است که تحت عنوان کردارهای جغرافیایی مورد بررسی قرار می‌گیرند (رشیدی ب، ۱۳۹۰: ۹۵). هویت کنش‌گران جغرافیایی پیش‌زمینه‌ای برای کنش آنها و پیگیری منافع‌شان است. انسان با درکی که از فضای جغرافیایی خود دارد، جغرافیایی خاص در ذهنش شکل می‌گیرد که نگارنده آن را جغرافیای شخصی می‌نامد^۱. این جغرافیای شخصی سبب شکل‌گیری و تکوین "خود" و "دیگری" و در نهایت هویت شخص می‌شود و اشتراکات افراد در جغرافیاهای شخصی افراد با یکدیگر سبب شکل‌گیری سازه‌های مشترک معنایی شده و هویت‌های جمعی مانند گروه‌های دوستی، کاری، گروه‌های ارزشی، ملی و ایدئولوژیک می‌شود و در حالت پیشرفته و پیچیده تر سازه‌های قومی و ملی را قوام می‌بخشد و مفهوم قومیت و ملیت را قوام می‌دهد. بنابراین هویت جغرافیایی به نحو مشخصی حالت برساختگی و سازه

۱. در اینجا مفهوم جغرافیای شخصی با آنچه رفتارگرایانی مانند دیوید لاونتال مطرح می‌کنند متفاوت است.

ژئوپلیتیکی (که متشکل از ساختارهای سه‌گانه مذکور است) دست به کنش می‌زند و براساس برداشت‌هایی که از فضای ژئوپلیتیکی خود دارد، اقدام به تعامل با دیگر کنش‌گران و فضای ژئوپلیتیکی مذکور می‌زند. در این اثناء کنش‌گران نیز با کنش‌های خود به ساختارهای ژئوپلیتیکی قوام می‌بخشند. بنابراین ساختار و کنش‌گر یا کارگزار در تعاملی دوجانبه و پایاپای به یکدیگر شکل می‌دهند و سبب تغییر، تحول و بازتولید در یکدیگر می‌گردند.

جایگاه دولت در ژئوپلیتیک و برساخت‌گرایی

در مورد نقش و جایگاه دولت‌ها^۱ نیز باید گفت اگر چه برساخت‌گرایان به کنش‌گری کارگزاران غیر دولتی نیز معتقدند ولی هنوز به دولت‌ها به عنوان کنش‌گر اصلی توجه خاصی دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۴). در دانش جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز توجه ویژه‌ای به دولت می‌شود. از منظر جغرافیای سیاسی، دولت نهادی سرزمینی است که بدون آن سرزمین، دولت وجود خارجی ندارد (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۱۲).

در این رابطه باید گفت سرزمین فضایی اجتماعی شده است (شلینگ، ۱۳۸۵: ۱۸۶)، که این خصیصه را توسط ملت به خود می‌گیرد و ملت برای تأمین نیازهای خود (و بر طبق نظام هویتی خود) نهاد دولت را بنیان می‌گذارند (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۱۳). که بر مبنای رضایت عمومی مردم پا می‌گیرد (مجتهدزاده و حافظ‌نیا، ۱۳۸۷: ۳). به عقیده‌ی ونت علاوه بر جامعه، دولت‌ها رابطه‌ای درونی با سرزمین نیز دارند. بدون سرزمین دولتی وجود ندارد. اما از یک جنبه‌ی مهم، مایکل من درست می‌گوید که "دولت... یک مکان است" (Wendt, 1999: 211). کنش‌گران اعم از افراد و دولت‌ها ریشه‌ی مکانی و سرزمینی دارند و همواره در مکان و فضای خاصی در حال کنش هستند. و در بستر همین سرزمین، مکان و فضای جغرافیایی است که

بازتعریف هویت خود، خود جدیدی را به دیگران معرفی نماید تا براساس هویت جدید روابط متفاوت را شکل دهد و به نوعی از کارایی، در سیاست‌های خود برسد.

ساختار معنایی و شکل منافع در تفسیر کنش‌گر از ساختار مادی اثر گذار است. ساختار مادی یک واقعیت مستقل از ذهن است. اما کنش‌گران آن را براساس ذهنیت و منافع خود تفسیر می‌کنند. گاهی شکل منافع و هویت و تصورات کنش‌گر با واقعیت ساختار مادی‌سازگاری کافی را ندارد و بنابراین سبب‌ناکارآمدی می‌شود. در اینجا نیاز به بازتعریف در هویت و بازاندیشی در سیاست‌های منفعتی لازم به نظر می‌آید. بنابراین این سه زیر ساخت بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در روندی تکوینی سبب تکامل کل منفرد یا همان ساختار ژئوپلیتیکی می‌شوند.

- مسأله‌ی ساختار و کارگزار در جغرافیا و ژئوپلیتیک در علم جغرافیا ساختارهای فضایی و مکانی در قالب نواحی، مناطق سیاسی، شهری و روستایی تبلور می‌یابد و کنش‌گران انسانی با جغرافیاهای شخصی خود با این ساختارها تعامل می‌کنند و خود ادراکات و جغرافیای شخصی کنش‌گران نیز برساخته‌ی همین ساختارهای جغرافیای است. در دانش ژئوپلیتیک به عنوان مثال یک منطقه‌ی ژئوپلیتیکی دارای ساختارهای معنایی و هویت‌های انسان‌های ساکن آن و کنش‌گرانی است که در تعامل با آن قرار دارند، ساختارهای منافع که براساس ساختارهای معنایی و هویت‌ها و جغرافیای شخصی افراد شکل می‌گیرد و سبب کنش‌گری افراد می‌شود و در نهایت ساختار مادی که توسط کنش‌گر با پیش‌زمینه‌های معنایی خاص به نحوی متفاوت با دیگر کنش‌گران مورد تفسیر و تبیین قرار می‌گیرد. این منطقه‌ی ژئوپلیتیکی با جمع بین این سه ساختار یک ساختار ژئوپلیتیکی را ترسیم می‌کند. انسان به عنوان کنش‌گری ژئوپلیتیکی تحت تأثیر این ساختارهای

۱- در اینجا ما واژه دولت را معادل state در نظر می‌گیریم.

دارند و مجموعاً کردارهای ژئوپلیتیکی قلمداد می‌شوند. کردار به تأملات و کنش‌های رفتاری و کلامی اطلاق می‌شود که با توجه به ریشه‌دار بودن آنها در فضاهای جغرافیایی و دامنه‌ی فضایی آنها تحت عنوان کردارهای ژئوپلیتیکی آورده می‌شوند (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۰۱). دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط متقابل با دیگر کشورها با تکیه بر هویت‌های فضای جغرافیایی ملی خود و نیز هویت‌های فضایی که در صحنه‌ی بازیگری در فضاهای منطقه‌ای و جهانی کسب می‌کنند و نیز فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که ناشی از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی است، شکل رفتاری خود را تنظیم می‌کنند که بنابراین تفسیر رفتارهای بازیگران در سطح بین‌المللی و سیاست خارجی ریشه‌ی ژئوپلیتیکی دارد.

نتیجه

در پایان و در نتیجه‌ی این بحث باید گفت رویکرد برساخت‌گرایی در زمینه‌ی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نزدیکی و همسازي بسیار زیادی با دانش ژئوپلیتیک دارد. همانطور که ژئوپلیتیک با تصویری ترکیبی از پدیده‌های سیاسی در عرصه جهان معتقد است که پدیده‌ها هم می‌توانند ذهنی و هم عینی و یا ترکیبی از این دو حالت باشند، رویکرد برساخت‌گرایی نیز بر این واقعیت تأکید دارد. علاوه بر این در مبحث شناخت‌شناسی نیز از لحاظ شناسایی پدیده‌ها هم از طریق تفهیم و هم تبیین ژئوپلیتیک و برساخت‌گرایی مسیر معتدل و ترکیبی از این دو روش را در پیش می‌گیرند و سرانجام در روش‌شناسی نیز هر دو از اثبات و تفسیر پدیده‌های مورد مطالعه بهره می‌برند. در زمینه‌ی هویت و ساختار معنایی نیز اعتقاد به تغییر هویت‌ها و بازتولید ساختار معنایی که در رویکرد برساخت‌گرایی مطرح است، دانش ژئوپلیتیک نیز که دائماً به تغییرات عرصه‌ی ژئوپلیتیکی جهان و تحولات فضایی-سیاسی توجه دارد می‌تواند از رویکرد برساخت‌گرا بهره ببرد. همانطور که در جغرافیا و

ساختارها شکل می‌گیرد، دگرگون و بازتولید شده و حتی از نو برساخته می‌شوند. در یک کلام باید گفت از آنجا که کشور به عنوان یک واحد جغرافیایی-سیاسی، فصل مشترک و مرکز ثقل و واحد مرجع مطالعات در جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل است (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۱)، لازم است تا از رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل با توجه و حفظ چارچوب جغرافیایی تحقیق در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین مطالب باید گفت رویکرد برساخت‌گرایی به برساخته بودن واقعیت اجتماعی-جغرافیایی باور دارد و این واقعیت در یک بستر مکانی و سرزمینی و در چارچوب فضایی خاص و نیز در تعاملی بین کنش‌گران و در ارتباط با ساختار اجتماعی-جغرافیایی فعلی و بر اساس ساختار معنایی دخیل در کنش‌ها که به دنبال منافع و سیاست‌های پیگیر آنها در محیط مادی هستند قوام می‌یابد که این ساخت‌حاکم خود در رفتار کنش‌گران عرصه‌ی بازیگری تأثیرگذار می‌باشد و به وسیله‌ی اعمال محدودیت از طریق قواعد و هنجارها در کنش کارگزاران، باعث ساخت‌یابی مجدد آنها می‌شود.

جایگاه سیاست خارجی در ژئوپلیتیک و برساخت‌گرایی

در باب روابط بین واحدهای دولت-ملت و چگونگی سیاست خارجی باید گفت افتراق در فضاهایی که دولت‌های مختلف در آن رشد نموده‌اند، هویت‌ها و ساختارهای اجتماعی متفاوت را شکل می‌دهد و منفعت‌جویی کنش‌گران عرصه‌ی سیاست خارجی را متفاوت با یکدیگر قوام می‌دهد که سبب رقابت، دوستی یا دشمنی به تناسب اشتراک یا تضاد در فضاهای جغرافیایی و در نتیجه منافع متعاقب آن بین آنها می‌گردد. در انتها باید گفت سیاست خارجی‌های متفاوت نیز که بر اساس جغرافیای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوت است، مجموعه‌ای از رفتارها و گفتارهایی است که ریشه‌ی مکانی و فضایی متفاوت

- پرایس، ریچارد؛ کریستین رنوس اسمیت (۱۳۸۶). رابطه خطرناک؟ نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و مکتب برسازی، مجموعه مقالات نو واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، گردآورنده اندرو لینکلتر، ترجمه علیرضا طیب، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- پیریا، فاطمه (۱۳۸۷). روابط سیاسی اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- جردن، تری. ج؛ لستر راونتری (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی، ترجمه سیمین تولایی و محمد سلیمانی. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- جی بلامی، آکس (۱۳۸۶). جوامع امن و همسایگان: دژهای منطقه‌ای یا همگرایان جهانی، ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- حق‌شناس، محمدرضا (۱۳۹۰). رهیافت سازه‌انگاری (ونتی) در پرورنده هسته‌ای و روابط ایران و اروپا، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۲۸۳. بهار. صفحات ۱۳۱-۱۰۹.

- دلاوری، رضا (۱۳۸۶). نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، تاریخ نگارش ۱۳۸۶/۸/۷، نقل شده در: www.Delawari46.blogfa.com تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۹/۲۹.

- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲). تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست. شماره ۸. صفحات ۱۱۶-۷۴.

- رشیدی، مصطفی (۱۳۹۰ الف). جغرافیای برساخت‌گرایی: هارمونی جغرافیای سیاسی و رویکرد برساخت‌گرایی (تکاپویی فرای اثبات‌گرایی و فرائبات‌گرایی)، همایش علمی-دانشجویی جغرافیا. دانشکده جغرافیا. دانشگاه تهران.

- رشیدی، مصطفی (۱۳۹۰ ب). کردارهای جغرافیایی و تبیین سیاست خارجی به عنوان کرداری ژئوپلیتیکی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی. دانشکده جغرافیا. دانشگاه تهران. تاریخ دفاع: ۱۳۹۰/۰۴/۲۰.

بویژه ژئوپلیتیک به عوامل مادی و منافع در عرصه‌ی بازیگری توجه می‌شود، در رویکرد برساخت‌گرایی نیز این دو مسأله به صورت کاملاً جدی مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این اشتراکات به طراحی مدلی تحت‌عنوان ساختارژئوپلیتیکی می‌انجامد که دارای سه زیر ساختار معنایی، منافع و مادی است. این ساختار ژئوپلیتیکی مدلی کلان و پویا و جامع برای تحلیل رفتارهای سیاسی کنش‌گران در عرصه‌ی سیاست خارجی است. پیوند بین ساختارهای معنایی کنش‌گران و منافع و محیط مادی آنها نیز مسأله‌ای است که به صورت ضمنی در ژئوپلیتیک مد نظر است و برساخت‌گرایی نیز به صورت گسترده‌ای برای این مبحث چارچوب نظری علمی و قابل توجهی فراهم نموده است که ژئوپلیتیک می‌تواند از این توانمندی‌ها بهره‌مند شود. مباحث و تحلیل‌های برساخت‌گرایی در مورد سیاست خارجی و ماهیت و رفتار و جایگاه دولت‌ها نیز با مفاهیم ژئوپلیتیکی همساز و هماهنگ است و از این رو نظریه‌ی برساخت‌گرایی می‌تواند بستر مناسبی را برای تحلیل‌های ژئوپلیتیکی فراهم نماید. درکل می‌توان گفت برساخت‌گرایی می‌تواند با تبیینی ژئوپلیتیکی به عنوان پشتوانه‌ای مناسب برای دانش ژئوپلیتیک باشد و این گونه نظریه‌ها می‌تواند در غنای ژئوپلیتیک نقش مهمی را ایفا نماید.

منابع

- امیرمحمدی، محمد، (۱۳۸۷). سازه‌انگاری و سیاست خارجی، تاریخ‌نگارش ۱۳۸۷/۷/۸. نقل شده در: www.aftab.ir، تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۹/۲۹.

- برگر، پیتر؛ توماس لوکمان (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی. انتشارات علمی و فرهنگی.

- بهفروز، فاطمه (۱۳۷۸). فلسفه و روش‌شناسی تحقیق علمی در جغرافیا، انتشارات دانشگاه تهران.

- رشیدی، مصطفی؛ محمدصادق یحیی پور؛ حمیدرضا الهیاری (۱۳۹۱). ژئوپلیتیک بر ساخت‌گرا و تحلیل چالش‌های پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌ی فرهنگی تمدنی خراسان بزرگ، فصلنامه پژوهشنامه خراسان بزرگ، شماره ۶.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶). نگرشی سازه‌انگارانه به هویت ملی در ایران، فصلنامه مطالعات ملی، ۳۱، سال هشتم، شماره ۳، صفحات ۵۳-۳۱.
- سوجا، ادوارد (۱۳۸۷). نظریه انتقادی اجتماعی تاریخ: جغرافیا: مدرنیته، مجموعه مقالات مطالعات فرهنگی، ویراستار سایمون دیورینگ، ترجمه نیما ملک‌محمدی و شهریار وقفی‌پور. انتشارات تلخون.
- شبلینگ، ژاک (۱۳۸۵). جغرافیا چیست؟ تاملی در مسائل بنیادی جغرافیای معاصر، اقتباس سیروس سهامی. انتشارات محقق.
- شکوهی، حسین (۱۳۸۲). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول. انتشارات گیتاشناسی.
- عابدی‌اردکانی، محمد؛ روح‌الله نادری‌بنی؛ محسن شفیعی سیف‌آبادی (۱۳۹۰). تحلیلی سازه‌انگارانه از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره‌ی رضاشاه، فصلنامه دانش سیاسی، سال هفتم، شماره اول. بهار و تابستان، صفحات ۱۷۶-۱۴۵.
- عباسی‌اشلقی، مجید؛ مرتضی فرخی (۱۳۸۸). چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امیت از منظر سازه‌انگاری، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۶، صفحات ۹۵-۷۱.
- کرنگ، مایک (۱۳۸۳). جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی قرحلو. انتشارات سمت.
- متقی، ابراهیم؛ حجت کاظمی (۱۳۸۶). سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، صفحات ۲۳۷-۲۰۹.
- مجتهدزاده، پیروز؛ محمدرضا حافظ‌نیا (۱۳۸۷). برابری و واژگان جغرافیای سیاسی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول، صفحات ۷-۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳، صفحات ۲۰۱-۱۶۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت.
- معینی‌علمداری؛ عبدالله راسخی (۱۳۸۹). روش‌شناسی بر ساخت‌گرایی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره چهارم، صفحات ۲۱۴-۱۸۳.
- میرحیدر، دره؛ حمید حمیدی‌نیا (۱۳۸۵). مقایسه جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل در روش‌شناسی و مفاهیم، فصلنامه جغرافیا، سال دوم، شماره ۱، صفحات ۱۹-۱.
- میرحیدر، دره (۱۳۸۷). مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- Adler, Alfred (2005). *Communitarian International Relations; The Epistemic Foundation of international relation*. London-Newyork. Routledge.
- Archer, m (1995). *Realist Social Theory: The Morphogenetic, Approach*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Ashley, R.K (1987). *The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics, Alternatives, Vol, 12, No. 4.*
- Dohrs, and Sommers (1967). *The rise of Possibilism, in Introduction to Geography: Selected, Reading, Edited, PP: 130- 138.*
- Donelan, M (1990). *Elements of International Political Theory*, Oxford: Clarendon Press.
- Giddens, Antoni (1998). *The Third Way: the Renewal of Social Democracy*, Cambridge: polity.
- Hagget, Peter (1990). *The Geographer's Art*, Basil Blackwell, Ltd, Oxford, UK.
- Hartshorne, Richard (1939). *The Nature of Geography: a Critical Survey of American Geographers, Vol, 2, No 3, PP: 173-412.*
- James, Prestan. E (1977). *All Possible Words A History of Geographical Idea*, Indiana, Bobb-Merrill, Co, USA.

- Kristof, Ladis. K (1960). The Origin and Evolution of Geopolitics, Journal of Conflict Resolution, Vol, 4, PP: 15- 51.
- Lefebure, Henri (1991). The Production of Space, Translated by Donald Nichol Son Smith, Oxford, Black men.
- Magee, Bryan (1978). Men of Idea; Some Creators of Contemporary Philosophy, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Morrill, Richard. L (1984). The Responsibility of Geography Annals of The Association of American Geographer, Vol, 74, No 1, PP: 1-8.
- Peet, Richard (1985). The Social Origin of Environmental Determinism Annals of Association of American Geographers, Vol.75, No.3. PP:309-333.
- Pinnich, Cassandra and Georg Gale (2000). Philosophy of Science and History of Science, A Troubling Interaction Journal Philosophy of Science, Vol, 31, No 1.
- Ratzel, Friedrich (1906). Zu Carl Ritters Hunderja Hrigem, Geburt Stage”, in Kleine Schriften, Municg, PP: 377- 428).
- Ruggie, j.G (1998). Constructructing the World Polity:Essays on International Institutionalization, London and Newyork: Routledge.
- Sack,R.D(1974).Chorology and Spatial Analysis, Ann,Assoc,Am,Geographers,Vol, 64, PP: 439-452.
- Schaefer, Fred (1953). Exceptionalism in Geography,German- American Economist, Taught Geography at Iowa.
- Semple, Ellen, Churchil (1909).The operation of Geographic Factor History, Bulletin of the American Geographical Society, Vol, 41, No 7, PP:422- 439.
- Stoddart, D. R (1966). Darwin’s Impact on Geography Annals of Association of American Geographers, Vol, 56, No 4, PP: 683-698.
- Wendt, A (1994). "Collective Identity and the International State," American Political Science Review, Vol, 88, PP: 391- 425.
- Wendt, A (1999). Social Theory of International Politics,Cambridge: Cambridge University Press.
- Wendt, (1992.A)." Anarchy is What States Make of IT, The social Construction of Power Politics," International Organization, Vol,46,No.2,PP:391- 425.